

نگاهی به

مورخان هند میانه

مرتضی رزم آرا

بیانی، مفهوم تاریخ و ... نزد صاحبان این آثار از سوی دیگر به تصویری ناقص و مخدوش از آن دوران منجر شده است. نوشته‌های این دوره گواه این واقعیت است که مورخان هند میانه از درک و شناخت نقش عوامل اقتصادی و اجتماعی در تغییرات جوامع و سقوط حاکمان بی بهره بودند. کتاب حاضر ضمن طرح و شرح این نکته‌ها، سمت و سوها و روش‌های مورخان برجسته این دوره، ابوالفضل علامی را نخستین مورخ شبه قاره معرفی می‌کند که رهیافت عقلانی و سکولار را در بررسی تاریخ به کار بست. سده‌های میانه در شبه قاره را سال‌های میان گشودن شمال هند به دست ترکان در سده هفتم تا دوازدهم هجری که زمان تسلط انگلیسی‌ها بر بنگال است، می‌دانند. اوایل دوره میانه، عصر منطقه‌گرایی (Regionalism) شناخته شده است و ظهور دولت‌های محلی بر نبود اقتدار مرکزی اشاره دارد که با نظام سیاسی-اقتصادی موسوم به فتودالیسم همراه شد، چه هندی‌ها از مفهوم ملی بودن بهره نبردند. هند میانه در تاریخ هند اغلب با بی‌ثباتی سیاسی، عدم امنیت اجتماعی و گسیختگی فرهنگی معرفی می‌شود.

گسترده‌گی و گوناگونی نوشته‌های تاریخی در هند میانه فراوان‌تر از آن است که بتوان همه آنها را در یک جا گرد آورد. جدا از سالشماری‌های سیاسی که منبع اصلی اطلاعات برای ساختن تاریخ سیاسی این دوره است، نوشته‌ها و ادبیات غیر سیاسی از انواع مختلف وجود دارد: آثار شعری، نوشته‌های عرفانی-ملفوظات، مکتوبات و رساله‌های عمومی-روایت‌های جغرافیایی، زندگینامه‌هایی به قلم خود اشخاص (اتوبیوگرافی‌ها)، تذکره‌ها، و کلیاتی درباره دین، رساله‌هایی علمی مانند اشارات ابن سینا، ترجمه‌هایی از سانسکریت و سایر زبان‌ها و غیره. در حالی که زبان عمده این نوشته‌ها البته فارسی

اهمیت آشنایی با مورخان معاصر شبه قاره و جایگاه ارجمند آنان در بررسی و شناخت تاریخ هند پس از اسلام، ضرورت آگاهی از جهت گیری‌ها و روش‌های مورخان برجسته هند میانه، و آشنایی با تاریخنگاری انگلیسی‌ها و روس‌ها در هند، عوامل کافی برای کشاندن علاقه‌مندان به ایران و هند برای مطالعه کتاب ارجمند *Historians of Medieval India* است. بی‌شک گسترده‌ترین عرصه تاریخ‌نگاری در اسلام در دربارها و مراکز فرهنگی دوره اسلامی هند به وجود آمد؛ هرچند تا حدودی با تأخیر همراه بوده است. تاریخ شبه قاره از سده ۲ق تا ۱۳ق پیش از هزار سال در کل بر نوشته‌های سیاحان و جغرافی‌نویسان و تاریخ‌نگاران مسلمان استوار بوده است. ورود اسلام به شبه قاره که تغییرات اجتماعی و سیاسی را به دنبال داشت، به تبیین تاریخی نیاز داشت؛ چنان‌که در اندونزی و مالزی چنین بود.

در طول دوره موسوم به «تاریخ هند میانه» نوشته‌های تاریخی (historical literature) عموماً مشتمل بر تاریخ‌های سلسله‌ای و منطقه‌ای و سرگذشتنامه‌ها بود. اما ناکامی در شناخت این آثار به علت پیشینه‌های دینی، اجتماعی و فرهنگی پدیدآورندگان این آثار از یک سو و عدم توفیق در شناخت روش‌ها، قالب‌های

است، نوشته‌هایی به زبان‌های محلی مانند مرهته‌ای که در هند «ماراتایی» (Marathi) گفته می‌شود، راجستانی، بنگالی، پنجابی و سندی و به زبان‌های خارجی مانند فرانسوی، پرتغالی و هلندی به چشم می‌خورد. با گسترش اسلام در شبه‌قاره، تاریخ‌نگاری مسلمانان با گستردگی و گوناگونی‌اش که تاریخ‌ها (مغازی، تاریخ‌های اسلام)، زندگینامه‌ها («سیره»، انساب، طبقات) و نامه‌ها را دربرداشت، الگویی برای تاریخ‌نگاری شبه‌قاره در دوره میانه شد و احياناً ماهیت نوشته‌های تاریخی هند میانه را تعیین می‌کند. در آن زمان تاریخ‌نگاران عرب تاریخ را مقوله‌ای عام و پرداختن به آن را نیازمند بررسی دقیق همه جوانب جامعه، فرهنگ، سیاست و تشکیلات می‌دانستند، حال آن‌که تاریخ‌نگاران ایرانی بیشتر به نوشتن تاریخ‌های رسمی می‌پرداختند و آثارشان تاریخ حاکمان و درباریان بود. به تعبیر خلیق احمد نظامی آن گونه که در نوشته‌های دیگر او می‌خوانیم، سنت عربی تاریخ را «بیوگرافی ملت‌ها» و سنت ایرانی تاریخ را «بیوگرافی شاهان» می‌داند، گو اینکه ایرانیان در پیدایش و تکامل هر دو سنت سهم بسزایی دارند. تا سده دهم، سنت عربی تاریخ‌نگاری وجود داشت، اما پس از آن که روح‌رنسانس ایرانی به تعبیر او در همه شؤون زندگی و اندیشه‌نخبگان حاکم رسوخ کرد، سنت ایرانی به زبان فارسی احیا شد و آن‌گاه که سلطنت دهلی تأسیس گردید سنت ایرانی عامل مسلط در زندگی سیاسی بود. از نظر شگردها و ترتیب نیز تفاوت به چشم می‌خورد. می‌گویند الگوی سالنامه‌ای اساساً از آن اعراب و الگوی سلسله‌ای توسط ایرانیان دنبال شد. در نتیجه وقایعنامه‌های نظام یافته (Systematic Cronicles) پدید آمد، چه وقایعنامه‌های نظام یافته رویدادهای سیاسی، به ویژه جنگ‌ها، فتوحات، جانشینی سلسله‌ها و مانند اینها به راستی با وقایع‌نگاران مسلمان آغاز شد. اوایل دوره میانه، عصر منطقه‌گرایی (Regionalism) شناخته شده است و ظهور دولت‌های محلی بر نبود اقتدار مرکزی اشاره دارد که با نظام سیاسی-اقتصادی موسوم به فتودالیسم همراه شد، چه هندی‌ها از مفهوم ملی بودن بهره نبردند. هند میانه در تاریخ هند اغلب با بی‌ثباتی سیاسی، عدم امنیت اجتماعی و گسیختگی فرهنگی معرفی می‌شود.

مورخان سده‌های میانه پیوسته به خداوند به عنوان علت غایی همه چیز اشاره دارند. واقعیت این است که مورخ در یک

جامعه‌ای که کلام اشعری بر آن حاکم است ناگزیر به آن است. مع الوصف، این بدان معنا نیست که عوامل مادی کلاً نادیده انگاشته شده بودند، چه مورخان به رغم همه موانع مذهبی که بر سر راهشان قرار داشت، به تعبیر محب‌الحسن انسان‌هایی زمینی بودند که درباره امور زمینی برای انسان‌هایی زمینی به منظور مقاصد زمینی می‌نوشتند. آن‌چه آنان بیش از همه از آن بی‌بهره بودند، درک نیروهای اجتماعی و اقتصادی‌ای است که تغییرات بسیار مهم و تعیین‌کننده را رقم زدند و در سقوط حکومت‌ها سخت مؤثر بودند.

دانشمندان هندی‌ای که بررسی هند میانه را با خطوط غربی به زبان انگلیسی در نیمه اول قرن نوزدهم آغاز کردند، راه مورخان انگلیسی را که درباره هند کار کردند، دنبال کردند و آنان را سرمشق خود قرار دادند. رفته رفته، خصوصاً بعد از ۱۹۲۰ برخی از آنان تحت تأثیر ملی‌گرایی و برگرفتن آخرین روی کردهای تاریخ‌نگاری اروپایی، روش‌های جدید تحقیق را به کار بستند و حوزه‌های جدید پژوهشی را گشودند و در دهه‌های پایانی قرن بیستم تاریخ‌نگاری شبه‌قاره از پیشرفت چشمگیر برخوردار شد. چه قرن نوزدهم و بیستم شاهد تحول در روش‌های تاریخ‌نگاری و از همه مهم‌تر طوع مفهوم جدید تاریخ‌نگاری بوده است. آنان امروزه به درستی دریافته‌اند که در بررسی نوشته‌های تاریخی هر عصر باید روح زمانه، پیشینه دینی و اجتماعی، روانشناسی، عادت‌های فکری و شگرد نویسندگان را در نظر گرفت. در واقع مدنظر قرار دادن اقلیم، جغرافیا، روانشناسی و جامعه‌شناسی دوره را دستور کار خود در بررسی‌های تاریخی قرار داده‌اند و از سبک‌شناسی تاریخی نیز سخت بهره می‌گیرند.

نخستین کار جدی و نظام یافته، گویا توسط پیترو هاردی با تألیف کتابی به زبان انگلیسی *Historians of Medieval India* (1960) شکل گرفت، گو اینکه در سال ۱۹۵۶ نخستین کوشش برای مطالعه مورخان هندی طی کنفرانسی که در دانشکده شرق‌شناسی و آفریقا‌شناسی دانشگاه لندن ترتیب داده شده بود، صورت بسته بود. به نظر محب‌الحسن (M. Hasan)، دانشمند برجسته شبه‌قاره، هرچند راه و رسم مطالعه مورخان میانه با آن کتاب گشوده شد و از نقش بی‌سابقه آن نباید غافل بود، اما حوزه آن بسیار محدود است، چه فقط به پنج مورخ آن دوره می‌پردازد (*Historians of Medieval India, Introduction, IX*).

کم و بیش دو دهه بعد، کتابی به همین عنوان، یعنی کتاب حاضر

به صورت مجموعه مقالات به قلم بیست تن از نخبگان و پرمایگان تاریخ و تاریخ نگاری شبه قاره هند به ویراستاری محب الحسن منتشر شد که البته کاستی های کتاب هاردی را ندارد. علاوه بر نسخه چاپی این کتاب در کتابخانه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، صورت اسکن شده آن نیز در کتابخانه دیجیتال این مرکز موجود است.

این کتاب با مقدمه ای گویا و گیرا به قلم ویراستار آغاز می شود و در بیست مبحث به صورت مجموعه مقالات با موضوعات گوناگون درباره مورخان هند در سده های میانه که از قرن هفتم تا دوازدهم هجری، یعنی دو دوره معروف تاریخی، دوره سلطنت دهلی و دوره تیموریان هند را شامل می شود، فراهم آمده است. مقاله اول (1-11) به قلم بودا پراکاش (Buddha Prakash) به رشیدالدین فضل الله همدانی با عنوان «فضل الله رشیدالدین ابوالخیر» اختصاص یافته است. مؤلف رشیدالدین را دانشمند برجسته و نویسنده پرکار آن روزگار معرفی می کند که پزشکی خوانده بود و از رهگذر آن وارد دربار شد و سرانجام جام شوکران سرکشید و به طور فجیعی به قتل رسید. گویا در دوره مغول، سنت وزیرکشی رسم بوده است. شاید حتی یک وزیر در دوره مغول به مرگ طبیعی نمرده باشد. تضاد میان عنصر ایرانی و عنصر مغولی از یک سو و دسته بندی های شاهزادگان از دیگر سو احتمالاً ریشه این وزیرکشی ها بوده است. باری، مؤلف عشق او را به آموختن در داشتن کتابخانه بسیار بزرگ او می داند و اشتیاق او را برای شخصیت دایرةالمعارف در گستردگی و گوناگونی منابع این کتابخانه جست و جو می کند، گو- اینکه به رغم تنوع موضوعات، شهرتش عمدتاً به اعتبار جامع التواریخ- که روزنتال آن را «تاریخ جهان راستین» و بارتلد آن را «دایرةالمعارف بزرگ تاریخی و بی نظیر در قرون وسطی نزد اقوام آسیا و اروپا» خوانده اند، بوده است. به نظر مؤلف، این کتاب نخستین بیان از آگاهی بین المللی درباره تاریخ بشری است. از این رو مؤلف به آن بخش از کتاب اشاره دارد که به هند پرداخته شده است و از رهگذر آن به سهم ابوریحان بیرونی در هندشناسی، که می توان او را بزرگترین هندشناس روزگاران گذشته و چکیده بهترین سنت ها و تفکر هندوایرانی خواند، اشاره دارد. به نظر نویسنده، اهتمام مؤلف در به کار بستن رهیافت ابوریحان بیرونی در تاریخ نگاری بسیار قابل تأمل است؛ چه او بررسی تطبیقی را برای درک بهتر

رویدادها با اهمیت می داند و این رهیافت را پیش از او ابوریحان بیرونی در نوشتن تاریخ پادشاهان هند به کار بسته بود، و رهیافت توصیفی او در عرصه تاریخ هند آن گونه که بوداییان خود بدان می نگرند، یعنی دیدن هندوستان از عینک بودایی-درست آن چه بیرونی از دیدگاه برهمنان عرضه داشت- درخور اعتنا است. از این رو، اشری منحصر به خود درباره آیین بودا به فارسی به شمار می آید و اهمیت شناخت و درک مسلمانان از دین و فرهنگ هندی را نشان می دهد.

فصل دوم (17-12) به قلم سید حسن عسکری به امیر خسرو دهلوی اشاره دارد و شخصیت او در مقام یک مورخ به اعتبار چهار مثنوی تاریخی و دو اثر منثورش نقد و بررسی شده است. به نظر عسکری، همه شش اثر تاریخی امیر خسرو با مضمون های بی انسجام و جسته و گریخته، نبود توالی سالشمارانه، فدا کردن انسجام و دقت در جزئیات تاریخی و موضع نگارانه شناخته می شوند (14-13) حال آن که اهل قلم بود و می توانست موضوعات تاریخی را با دید انتقادی و سالشمارانه بنگرد؛ شرح پیوسته و منسجم از گذشته عرضه دارد و تحلیل تاریخی به دست دهد (15). به نظر وی، انگیزه اصلی او تاریخ نگاری نبود، گو اینکه تاریخ نزد او تاریخ معاصر به حساب می آمد، بلکه نشان دادن توانایی ادبی، کسب شهرت و پاداش برای کارهای ادبی را دنبال می کرد، به ویژه آن که به دربار نزدیک بود و حتی نسبت به نظام الدین اولیای دهلوی درباری تر بود. اما به نظر شیمل، نباید این طوطی هند یا ترك الله را به خاطر وفاداری به حکام متعدّد که اغلب دشمنان خونی یکدیگر- هرچند عموماً خبرگان خوب شعر- بودند، سرزنش کرد؛ چه او درباره قدرت یک نوع دیدگاه ژورنالیستی داشت، دیدگاهی که اغلب اهل قلم شرق میانه دارای آن بودند (ر. ک: ادبیات اسلامی هند، ۲۳-۲۵). از آن جا که امیر خسرو (پرآوازه ترین شاعر هند میانه) و ضیاءالدین برنی (معاصر محمدبن تغلق، حاکم عجیب و غریب اما بسیار بدعتگذار) بهترین مورخان عصر ترك-افغان به حساب می آیند، مقاله بعدی به برنی اختصاص یافته است.

مقاله سوم (44-28) به قلم خلیق احمد نظامی به جایگاه ممتاز و شگفتی ساز ضیاءالدین برنی می پردازد. به نظر نویسنده برخلاف امیر خسرو، برنی رسالت مورخ را فدای زبان نکرد، چه او تاریخ را واقعنامه، سالشمار یا داستان نمی دانست، بلکه به راستی یک علم می دانست: علم نظم اجتماعی که بنیان آن نه

بر دین یا سنت، بلکه بر مشاهده و تجربه استوار است. به این ترتیب او باورش را باور و ساخت. با توجه به آرای برنی، معنای مسئولیت پذیری نزد او به عنوان یک مورخ منوط به ملاحظات دینی و عملگرایانه (pragmatic) است (29). دیدگاهی که برنی درباره علم الحدیث و علم التاریخ عرضه می‌دارد موجب شده که هاردی رهیافت تاریخی او را اساساً کلامی بداند، حال آن که نظامی نظر او را مردود می‌داند، چه عنوان می‌کند که گوهر اصول نقد با توجه به اصول اسناد توسط محدثان تکامل یافته است و وقتی برنی تاریخ شناسی و حدیث شناسی را همزاد هم معرفی می‌کند، اصول نقد کاربردی را در هر دو یکسان می‌داند. تحت تأثیر محیط خانوادگی و اجتماعی به نگرش اجتماعی ویژه‌ای دست یافت و به نظر نظامی، مفهوم جامعه را در زندگی سلطنتی و طبقات بالاتر اجتماع جست و جو می‌کرد و مواد ایدئولوژیک این نگرش را از آرمان‌های تاریخ نگاری ایرانی اقتباس کرد؛ نزد او تاریخ، یعنی تاریخ خودشان و اقتدار، امتیاز منحصر به فردشان؛ عظمت را جدا از سلطنت نمی‌دید، حتی پیامبر اسلام نزد او «سلطان پیغمبران» بود (32ff). تا آن جا که درباره رهیافت او به تاریخ ارتباط می‌یابد باید گفت برنی در تاریخ این دوره عوامل ظهور و سقوط خود را می‌جست و این جستار رشته‌های باریکی از ذهنی گرایی (subjectivism) را در روایتش عرضه داشت و از رهگذر آن ظهور و سقوط حاکمان را طرح و شرح می‌کرد و به فلسفه سیاسی راه برد.

فصل چهارم (51-45) که از رشحه قلم محب‌الحسن تراوش کرده است، حول محور نوشته‌های تاریخی در کشمیر دور می‌زند. کشمیر از این جهت در تاریخ نگاری شبه قاره با اهمیت است که از یک سو تنها نقطه هندوستان در پیش از اسلام است که نوشته‌های تاریخی در آن جا نشو و نما داشت، چه آخرین و قایعنامه، راج ترنگینی (Raj Tarangini) به سانسکریت در کشمیر نوشته شد و از سوی دیگر، انبوه نوشته‌های تاریخی، به ویژه فارسی در آن جا رونق گرفت. بنابراین، گذشته از سنت نیرومند تاریخ نگاری کشمیر، بسیاری از نخبگان فکری و اهل قلم که از ایران و ترکستان آمده بودند با خود سنت‌های ایرانی و آسیای مرکزی را آوردند. به مناسب اشاره به نوشته‌های تاریخی در کشمیر و تواریخ محلی، مقاله بعدی (62-52) به قلم رومیلا تاپار (R. Thapar) درباره «کلهنه»، پدر تاریخ نویسی سانسکریت اختصاص یافته است.

افزون بر تواریخ کشمیر، تواریخ ارزشمند دیگری برای مناطق دیگر نگاشته شدند که در این راستا می‌توان به مرآت سکندری درباره تاریخ گجرات و خصوصاً تاریخ سلاطین گجرات، و بهارستان درباره تاریخ بنگال که درباره کشف دوران ساز و ترجمه انگلیسی آن نیز سخن می‌گوید. همچنین تواریخ دکن، تواریخ سلسله قطب شاهی از جمله تاریخ فرشته، نوشته یک ایرانی که قطعاً به اعتبار تأثیر گذاری بر سالشماری‌های بعدی یکی از مهم ترین سالشماری‌های دوره میانه تاریخ هند است سزاوار ذکرند. شایان ذکر است که ادامه تاریخ هند میانه در دوره تیموریان دنبال شد که ویژگی بارز دوره مغول فراوانی سالشماری‌های معاصر یا نزدیک به معاصر است و بیشتر آنها نه تنها دربار بنیاد (Court-oriented) اند، بلکه عمدتاً به شخصیت‌های مهم و رویدادهای سیاسی بزرگ می‌پردازند. از این رو سه مقاله بعدی به ترتیب به قلم میسرا، قیام الدین احمد و شروانی درباره شیخ سکندر، میرزا نسان (M. Nathan) و تاریخ‌های سلسله قطب شاهی اشاره دارند.

مقاله نهم (110-103) به قلم پوشیا سوری (Pushpa Suri) به جایگاه بابر در تاریخ نگاری اشاره دارد که کتابش «انجیل مقدس تیموریان هند» خواننده شده است. به نظر نویسنده، بابر هیچ گاه خود را مورخ نخواند اما به گواهی نوشته‌هایش مدارک کافی برای مورخ خواندن او وجود دارد چنان که لین پول (Lanepoole) بر آن انگشت گذاشته است و همه مورخان بعدی حتی در روزگار ما به اعتبار بابر نامه هیچ تردیدی در مورخ خواندن او به خود راه نداده‌اند. حقیقت تاریخی عرضه شده توسط بابر در خاطرات به طور تقریباً لاینحل آمیخته با آراء، احساسات، داوری‌ها و فلسفه زندگی اوست. وی سالشماری‌شناسی (Chronology) را با دانش عمیق جغرافیا درآمیخت و از رهگذر آن نتیجه طبیعی رویدادهای تاریخی را تعیین می‌کرد و در ارزیابی منابع، آب و هوا، و عادات مردم به کار می‌بست و به این ترتیب، رویاهای اقتصادی و سیاسی این طلبه شاهنامه به تعبیر سوری (106) ارضا می‌شد.

مقاله دهم (118-111) نوشته محمد مجیب به جایگاه بدائونی، مورخ و مترجم دربار اکبر شاه در تاریخ نگاری شبه قاره می‌پردازد و آگاهی‌های سودمند عرضه می‌دارد. به نظر نویسنده، او تحت تأثیر آراء و اندیشه‌های کسانی قرار گرفت و نزد کسانی تحصیل کرد که اگر لیبرال به معنای اصطلاحی امروز نباشند، بی شک مردانی خیر خواه و فارغ از تعصب بودند؛ و از رهگذر آن بر

قابل تأمل است و حاصل تلاش مورخان این زمان نیز درخور اعتنا است. مطالعات تاریخی در دانشگاه‌های هند در خلال این قرن دنبال شد و بررسی تاریخی تحت تأثیر علوم انسانی که پایه و مایه آن بر نقد و نقدگرایی استوار است، قرار گرفت. شاید در هیچ دوره‌ای از تاریخ هند به اندازه قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م نوشته‌های تاریخی درباره جنبه‌های دینی، سیاسی، اجتماعی و بازرگانی پدید نیامد. مضمون اصلی این نوشته‌ها سیاست بود و موضوعاتی با مشخصه جدایی دین از سیاست اهمیت بسیار یافت. مطلب دیگری که در تاریخ نگاری قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م قابل توجه است اختلاف نظر مورخان بر سر نقش اشراف هنگام تهاجم نادر شاه به هند است. چنین می‌نماید که آنان از حس انتقادی برای بررسی حقیقت و تشخیص اهمیت عینیت در گردآوری و استفاده از مواد تاریخی بی‌بهره بودند (158). مورخان این قرن، به رغم آگاهی هوشمندانه از اساس مادی تمدن مغول، نیروهای اجتماعی و عوامل اقتصادی دخیل در روند سقوط آن را چندان تحلیل نمی‌کردند. به رغم همه اینها، عنوان می‌شود که نوشته‌های قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م را نباید با معیارهای تاریخ نگاری جدید ارزیابی نمود. از آن جا که شگرد و شیوه شیخ ابوالفضل علامی دکنی در تاریخ نگاری توسط عبدالحمید لاهوری و خوافی خان و دیگر مورخان سده‌های ۱۱ و ۱۲ ق/ ۱۷ و ۱۸ م دنبال شد، موضوع مقاله بعدی محمد قاسم و خوافی خان است.

مقاله چهاردهم (172-164) به همت محمد عمر با بررسی تطبیقی میان رهیافت تاریخی محمد قاسم و خوافی خان نوشته شده است. خوافی خان یکی از مورخان این قرن تاریخ سیاسی نگاشت و اثرش بازسازی درخشان رویدادها است که سالشمارانه سامان یافته است. وی مفهومی از تداوم تاریخ مغول/ تیموریان را در ذهن داشت و شاید تنها نویسنده‌ای باشد که شرحی به هم پیوسته و دقیق از اصلاحات به عمل آمده در زمان‌های متفاوت برای سامان مجدد نظام منصب‌داری عرضه می‌دارد. مع الوصف، محمد عمر رهیافت تاریخی او را گردآوری جنگلی از حقایق می‌داند که ارتباط و انسجام میان آنها نادیده انگاشته شده است (166)، گو اینکه در نتیجه گیری اظهار نظر تعدیل یافته‌ای عرضه می‌دارد (172-171). مورخ دیگری که معاصر خوافی خان بوده و مانند او به تاریخ نگاری قرن دهم/ شانزدهم پرداخت؛ یعنی قرنی که با بالا گرفتن تب سیاست، توطئه‌های درباری، سیاست جناحی و دودستگی‌های اشراف و روی هم رفته سقوط سریع

شایستگی‌های علمی خود افزود. شیوه تدوین مطالب، براساس طبقه‌بندی خانواده‌های سلطنتی است. انگیزه و هدف او از تألیف منتخب التواریخ تنها علاقه به تاریخ نبوده است، بلکه وی از رهگذر نوشتن این کتاب به رسالت دینی‌ای که برای خود احساس می‌کرده، عمل نموده است. حتی در مقدمه کتابش تاریخ را گاه عامل انحراف از صراط مستقیم شریعت محمدی می‌داند، بی‌آن‌که بتواند شریعت را به عنوان یک معیار قابل قبول تعریف نماید و این در واقع نقطه ضعف بدایونی است (114).

موضوع مقاله یازدهم (128-119) تاریخ الفی به قلم رضوی (Rizvi) است. به نظر نویسنده، اکبرشاه ضمن دستور به بزرگداشت هزاره دوره اسلامی، از دانشمندان و عالمان خواست تا تاریخ هزاره اسلامی را که از رحلت پیامبر اسلام شروع گردد، تدارک ببینند و به وحدت استعلایی ادیان دست یازند. به دنبال آن فرمان، یک نوع دفتر ترجمه تأسیس شد تا اصول دین‌های مختلف که مبتنی بر عقل بودند، ترجمه شوند. تاریخ الفی بر بهترین منابع موجود، عینیت در روش و سادگی در بیان استوار گردید و به ترتیب سالشمارانه نگارش یافت (125)، چنان‌که الیوت و داوسون اشاره دارند پدیدآورندگان تاریخ الفی اغلب نقدگرایی بر پایه عقل و منطق را در گزینش موثق‌ترین گزارش‌ها به کار بستند (V/156).

مقاله دوازدهم (148-129) با عنوان شیخ ابوالفضل به همت نعمان احمد صدیقی (Noman Ahmad Siddiqi) نوشته شده است. تغییر کیفی در تاریخ نگاری تیموریان هند به همت علامی (۹۵۸-۱۰۱۱ق)، مورخ، ادیب، اندیشمند فارسی زبان و صدراعظم اکبرشاه رقم خورد. به نظر صدیقی، او نخستین مورخ شبه قاره است که رهیافت عقلانی و سکولار را برای تاریخ به کار بست و روش شناسی جدید برای گردآوری حقایق و مرتب کردن آنها بر پایه تحقیق انتقادی را وجه همت خود ساخت و اصول تحقیق تاریخی را بنیان نهاد. وی تاریخ را وابسته به الهیات و معارف اسلامی نمی‌داند، چه به جای ارتباط میان تاریخ و فقه یا علوم قرآنی، به ارتباط میان تاریخ و فلسفه باور داشت و آن دو را مکمل هم می‌دانست (139) و به این ترتیب به فلسفه تاریخ راه برد.

مقاله سیزدهم (163-149) با موضوع «تاریخ نگاری فارسی در هند در طول قرن هیجدهم» به قلم ظهیرالدین مالک (Z. Ma-lik) نوشته شده است. تاریخ نگاری قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م از جهاتی

اقتصادی و سیاسی امپراتوری مغول هند شناخته می شود، محمد قاسم است که این صحنه تاریخی را مانند او اما با رویکرد دیگری بررسی کرده است. به نظر نویسنده، این بررسی تطبیقی نگرش ها و تعصب ها، روش های گردآوری و عرضه داده ها در ارزیابی نوشته های تاریخی قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م مؤثر است. چنین می نماید که هر دو در خدمت نظام الملک و تا حدودی از زمینه های مشابه برخوردار بودند. اجمالاً می توان گفت که هر دو به طور انتقادی عوامل اصلی زوال امپراتوری مغول را بررسی کرده اند و درباره اینکه جناحی گرایی درباری (-Court Factionalism) عامل اصلی این انحطاط بود، اتفاق نظر دارند. اما محمد قاسم نگاه انتقادی تر به قضایا دارد، حال آن که خوافی خان سبک سنتی تاریخ نگاری را دنبال کرد و بیشتر به توصیف صرف دقیق ترین جزئیات جنگ ها و مبارزات همت گماشت.

مقاله پانزدهم (173-183) به قلم شاران (P. Sharan) حول محور نوشته های تاریخی در راجستان و گجرات؛ مقاله شانزدهم (184-192) با موضوع سید احمد خان و مولانا شبلی توسط فاروقی نوشته شده است؛ و مقاله هفدهم (193-206) به قلم گو سوامی (B.N. Goswami) درباره آناندا کوماراسوامی؛ و مقاله هجدهم (207-213) به قلم گروور (B.R. Grover) درباره مورلند، نخستین دانشمندی که به بررسی همه جانبه از نظام ارضی تیموریان هند همت گماشت و آثار پیشگامانه او راهنما و راهگشای پژوهندگان تاریخ اقتصاد هند شد. مقاله نوزدهم (214-222) با موضوع نخستین مورخان انگلیسی توسط گروال (J.S. Grewal) نوشته شده است که بسیار خواندنی است، گو اینکه هر یک کم و بیش به مناسبت به مورخان اروپایی اشاره دارند. به نظر نویسنده، هر چند همه مورخان انگلیسی را که درباره تاریخ هند میانه کار کرده اند، نمی توان در یک مکتب تاریخ نگاری انگلیسی قرار داد، اما گرایش های عمده قویاً در نوشته هایشان منعکس است. وی ضمن طرح و شرح تاریخ نگاری انگلیسی ها در هند و تقسیم آن به دو مرحله کاملاً متمایز به خاطر نقش الیوت (Elliot) - که نسبت به حاکمیت مسلمانان در هند کاملاً بدبینانه سخن می گوید، اما نسبت به حاکمیت انگلیسی ها در هند به خود می بالد و آن را مایه افتخار می داند و جان کلام او این است که مورخان هند میانه تأثیر آسیب زای حاکمیت مسلمانان بر هستی مردمی که غیر مسلمان بودند، جدی نگرفتند (222). - به رابطه نزدیک تاریخ نگاری با

جریان گسترش حاکمیت انگلیس در هند و نیز برتر دانستن فرهنگ غربی اشاره دارد. در واقع، کل اروپای غربی معاصر عموماً بر این باور بود که از نظر اخلاقی و روشنفکری بر همه دوره های دیگر در تاریخ جهان برتر است (218). حتی نزد ویلیام جونز، اروپا «کدبانوی سفید با موی بور» (fair mistress) و آسیا در مطلوب ترینش، «خدمتگذار و کلفت» (handmaid) بود (ibid). از آن جا که بیشتر آنان مجریان و مأموران و گردانندگان حکومتی بودند، قلمرو تاریخ را به سیاست و اداره مملکت محدود کردند، و از سایر جنبه های زندگی و جامعه انسانی غفلت ورزیدند. آنان عمدتاً به نوشته های تاریخی فارسی و سفرنامه های جهانگردان اروپایی تکیه کردند و آنها را حجت دانستند. تقریباً از اواسط تسلط انگلیسی ها بر هند ترجمه نوشته های فارسی به اردو صورت گرفت.

مقاله بیستم (223-237) به قلم سورندرا گوپال (S. Gopal) به نقش مورخان روسی در تاریخ نگاری شبه قاره هند اشاره دارد.

*

کل مطالب کتاب به راستی در راستای عنوان آن طرح و شرح شده است. به رغم این واقعیت که مطالب توسط شماری چند از دانشمندان علم تاریخ فراهم آمده است، اما یک دستی و یک نواختی به راستی تحسین برانگیز است و پنداری همه از خامه قلم یک تن فراهم آمده است؛ گو اینکه نحوه عرضه کتابشناسی دون شأن آن است. هر چند نمایه پایان کتاب تا حدودی از کاستی های آن می کاهد. افزون بر این، نحوه عرضه فهرست مطالب نیز آزردهنده است، حال آن که صنعت چاپ و نشر در هند از پیشرفت بسیار برخوردار بوده است. دست کم در نوشته های دیگر این نویسندگان کمال کاملاً محسوس و مشهود است. نکته دیگر که به محتوای کتاب ارتباط می یابد، این است که دلیل آغاز کتاب با رشیدالدین فضل الله همدانی برای خواننده چندان روشن نیست، گو اینکه ویراستار در مقدمه ارزشمند خود به سیر تاریخ و تاریخ نگاری در هند دوره اسلامی اشاراتی سودمند دارد. همچنین پیش از ورود به مورخان انگلیسی شایسته بود به مرحله گذر به تاریخ نگاری شبه قاره و منشأ دوگانه آن اشاره شود؛ چه آغاز آن با مطالعات تاریخی در زبانشناسی اواخر قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م که به کشف سرنوشت ساز قرابت میان سانسکریت و سایر زبان های آریایی انجامید، همراه شد و مطالعات هندشناسی که مبنای مطالعه و تدوین تاریخ فرهنگی این سرزمین نهاد با

گورکانیان، که این دوره از نظر انبوه نوشته های تاریخی عمدتاً به زبان فارسی بر تارک تاریخ نگاری شبه قاره می درخشد، یعنی دوره ای که با امپراتوری مغول آغاز می شود و از نظر حد و اندازه با برخی از امپراتوری های هند باستان قابل مقایسه بود اما از نظر ساختار درونی به کلی با آنها متفاوت بود؛ چه بر کنترل شدید درآمد ارضی و گسترش ماشین جنگی استوار شده بود و علت اصلی فروپاشی این امپراتوری احتمالاً در حفظ و نگهداری ماشین جنگی ای بود که توان برآورده ساختن نیازهای مالی آن را نداشت، در کتاب حاضر وجود ندارد. همچنین این مطلب که پس از ورود غوریان و پیروان ایشان در هند نوع دیگری از تاریخ نویسی که در خراسان معمول بود به هند راه یافت: سلسله انساب؛ و تاریخ نویسی از این پس، توسط دانشمندان خراسان آن روز به هند انتقال یافت و جنبش تاریخ نویسی به زبان فارسی شکل گرفت، چندان طرح و شرح نشده است. شاید مناسب بود کل مطالب کتاب به چند دوره تقسیم می شد آن گاه از رهگذر آن به ویژه با برجسته سازی قرن ها به طرح و شرح موضوع مورد بحث می پرداختند، چه در عرصه تاریخ یک علم - چه علم تاریخ باشد چه غیر آن - اهمیت و اعتبار تاریخی را مختص حوادثی می دانند که بتوان آنها را در یک زنجیره علی پاینده و مستدام به هم پیوسته دید؛ به طوری که پژوهندگان بعدی بتوانند در راستای آن زنجیره از آن نقطه کار را آغاز کنند که پژوهندگان پیشین کار را تا بدان جا رسانده اند؛ موضوع تاریخی را در مقام اندامواره ای در حال تحول، در هر دوره ای در نظر گیرند و آن گاه شرح دهند که آن وضع حاصل وجود چه علل و عوامل در گذشته بوده و خود علت و عامل بروز چه وضعیتی در آینده شده است؛ بی آن که در این ماجرا هیچ خواسته باشند گذشته را با معیارهای تاریخ نگاری جدید بسنجند. به این ترتیب می توان با بررسی توالی اشخاص و حوادث در مسیر زمان، و تعمق در همه پیوندهای علمی و تمامی تأثیرها و نفوذها و گرایش ها به این پرسش جدی پاسخ داد که چه شد فی المثل فلان شخصیت مورخ شد و توانست تغییر کیفی در فلان دوره پدید آورد. نمونه بارز این نوع بررسی تاریخی را رویترز (H. R. Robins) در مقام مورخ زبان شناسی در تاریخ زبان شناسی انجام داده است.



فضل تقدم انگلیسی ها و آن گاه هندشناسان آلمانی شکل گرفت. منبع دوم تاریخ نگاری مدرن گزارش های کمپانی هند شرقی بود. این مطالعات نخستین کوشش های جدی برای بازسازی تاریخ قوم هندی صورت بست؛ گو اینکه روش روایی به صورت یک سنت تا مدت ها بر تاریخ نگاری شبه قاره سایه افکنده است. خطوط جدید انگلیسی ها در اواخر قرن ۱۸ م آغاز شد و نخستین مرحله این بررسی تا حدود اواسط قرن ۱۹ م طول کشید. آنان متأثر از روش ها، گرایش ها و دیدگاه های تاریخ نگاری معاصر انگلیس بودند. به نظر محب الحسن، هر چند آنان برتری نهادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غرب را مسلم انگاشتند، اما رهیافت آنان کلاً همدلانه بود (VII). گفتنی است که واردنیورگ در دایرةالمعارف دین ذیل مدخل Islamic Studies افزون بر اشاره به اندیشه برتری فرهنگ غربی نزد دانشمندان غربی به روش های تاریخی اسلام شناسان در تاریخ اسلام شناسی می پردازد. نخستین دانشمندان انگلیسی و اروپایی که توجه خود را به مطالعه دوره میانه تاریخ هند (منظورشان از این اصطلاح تنها حاکمیت مسلمانان بود) معطوف ساختند، مطالعات خود را شاید بتوان گفت کلاً بر سالشماری های فارسی استوار ساختند. حوزه این سالشماری ها هر چه بوده باشد، مع الوصف به طور تحسین برانگیزی هدف نویسندگان غربی را برآورده می ساخت، گو اینکه تصویر جامعه ای که عرضه می داشت ناقص بود. در مقاله هفدهم که به آندرا کوماراسوامی، مورخ هنر اختصاص داده شده است به شایستگی عنوان می کند که سخن گفتن از او در مقام مورخ هم سهل است هم ممتنع. اما به شایستگی مقاله چاکراوارتی Chakravarty, K. K., "Indian Subcontinent: Historiography", The Dictionary of Art, edited by Jane Turner, New York, 1996; و شاید اگر او نیز در اواخر دهه نود می نوشت تا به این درجه پر بار می شد، چه گوسوامی مقاله اش را در اوایل دهه هشتاد نگاشت. گفتنی است که بررسی تاریخ هنر هند میان اواسط سده ۱۹ و اوایل ۲۰ توسط دانشمندان غربی که هنجارها و روش تحقیق اروپایی را به کار بستند، آغاز شد. اشکال دیگری که به چشم می خورد این است که تقسیم بندی تاریخی مشخصاً «دوره سلطنت دهلی» و «دوره تیموریان هند با